بسمه تعالی

<http://marifat.nashriyat.ir/node/1551>

**پیامدهاى اجتماعى نهضت حسینى(علیه السلام)**

**شمس الله مریجى**

**پیش گفتار**

بى تردید هر حركت و جنبشى كه با هدف سازمان نوین و نظام جدید و اصلاحات معنوى و یا هر هدف دیگرى برپا شود، به دنبال خود تأثیر و پیامدهاى مستقیم و غیرمستقیم بر افكار عمومى و اوضاع و شرایط اجتماعى مى گذارد. در این میان، تفاوتى میان آن قیامى كه با هدف حمایت از حق و اصلاح امور و ایجاد عدالت و رسیدن به فضایل انسانى صورت مى گیرد و آن نهضتى كه در پى رسیدن به اغراض شخصى و گروهى است، وجود ندارد. اما آن دسته از قیام هایى كه در راه فضایل انسانى قرار گرفته اند، محدود به زمان خاصى نبوده و پایدارترند و اساساً شكست در آن ها معنا ندارد، بلكه همواره در خاطره ها زنده مانده و مى مانند، هرچند در ظاهر سركوب شده و قیام كنندگان از میان رفته باشند.

قیام خونین سیدالشهدا(علیه السلام)، قیامى است كه در ظاهر، روز دهم محرم سال 61 هجرى سركوب گشته و خاندانش را به اسارت بردند و حكّام آن روز جشن پیروزى برپا نموده و رقص شادى نمودند، اما طولى نكشید كه شعاع وجودى این نهضت خونین عالم را در نوردید و از فرداى عاشورا، صداى عاشوراییان در كوى و برزن ها پیچید و عَلَم پیروزى برافراشت و كاخ بیدادگرى را لرزاند. امروز راز این حقیقت را باید در ماهیت این نهضت جستوجو كرد و آن چیزى جز اصلاح امور و احیاى فضایل انسانى و كرامت بشرى و معامله با وجود رحمانى نبود. چنانكه قائد اعظم این نهضت با صداى رسا فرمود: «انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدّى و شیعة ابى على بن ابیطالب.»[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%221) و اصلاح جامعه از كژى ها و انحرافات، خواسته باطنى هر انسان آزاده اى است و به همین دلیل است كه از آن هنگام تا به امروز نهضت عاشورا همواره مورد توجه مشتاقان حقیقت و جویندگان طریقت بوده و هست و هر روز رازى از آن واقعه پررمز و راز براى پویندگان راه كمال و سعادت گشوده شده و چون چشمه سار معرفت الهى همواره مى جوشد و تشنگان فضایل انسانى را سیراب مى كند.

ما در سال «عزّت و افتخار حسینى» برآنیم كه یك بار دیگر به سوى آن دریاى معرفت رفته و این بار با رویكردى جامعه شناختى، در ساحل آن دریاى موّاج به نظاره نشسته و توشه راه برداشته و ره كمال پیشه كنیم و پیامدهاى اجتماعى این نهضت غرورانگیز را برشماریم. باشد كه این حركت ناچیز مقبول اهل نظر افتد.

**1. خودآگاهى مسلمانان**

تاریخ گواهى مى دهد كه پیامبر گرامى اسلام(صلى الله علیه وآله)، با هدایت الهى و حمایت علوى توانسته بود امتى تربیت كند كه به جاى دل دادن به شمشیر و دیده به قبرها دوختن «حتى زرتم المقابر»(تكاثر:2) و لب به كاسه شراب داشتن، سر به آستان قدسى ساییده و چونان ملایك لب به ذكر تسبیح گشوده و شب را به قیام و قعود گذرانده و روز را در كنار رحمت الهى و به یاد خدا سر كنند.

اما پس از رحلت جانگداز نگین خلقت، جمعى در سقیفه گرد آمده و سكّان هدایت جامعه نبوى را به ناحق در دست گرفته و با كنار گذاشتن نگار رحمت و جان احمد، كاروان امت را از ره كرامت بازداشته و در مسیر جهالت قرارداده و ره حاكمیت اموى را هموار نمودند و سرانجام، خلافت با لباس سلطنت بر تن ناپاك زاده سفیان فرود آمد و آن زاده كینه چنان وضعیتى را در جامعه اسلامى پدید آورد كه حق پرستان و ره پویان طریقت محمدى در اقلیت مطلق قرار گرفته و انسجام و وحدت جاى خود را به از هم گسیختگى و پراكندگى داد. مورّخان، مردم زمان امامت حسین بن على(علیه السلام)، را به چند دسته تقسیم مى كنند:

دسته اول، كه قسمت عمده مردم را تشكیل مى دادند، كسانى بودند كه در مقابل فساد معاویه سكوت اختیار كرده و به پستى و خوارى تن داده بودند. نمونه آشكار این خوارى، بیعت با یزید كه به شراب خوارى و سگ بازى شهره بود به عنوان جانشین معاویه بود.

دسته دوم كسانى بودند كه منافع خصوصى خود را بر رسالت و امامت ترجیح مى دادند. این دسته بر خلاف دسته اول، فارغ از ظلم و انحراف بنى امیه بودند و آن را احساس نمى كردند.

دسته سوم، ساده لوحانى بودند كه تحت تأثیر تبلیغات و عوام فریبى هاى معاویه، اعمال و رفتار دستگاه بنى امیه را قانونى دانسته، از آن پیروى مى كردند; چون مى دیدند ابن هیثم هاى شب زنده دار در مدح و منقبت آنان روایت مى كنند!

دسته چهارم، كسانى بودند كه مى پنداشتند امام حسن(علیه السلام)خلافت را به معاویه واگذار كرده و با وى، به دلیل اوضاع و احوال پیچیده زمان، سازش نموده است. هرچند مردم كوفه از نزدیك در جریان صلح تحمیلى بودند، اما مسلمانان دیگر در سایر مناطق از این موضوع بى خبر بودند.

دسته پنجم، یاران و پیروان واقعى اهل بیت رسول الله(صلى الله علیه وآله)و امام حسین(علیه السلام)بودند كه بسیار اندك بوده و در گوشه و كنار سرزمین هاى اسلامى مى زیستند و هنگام نهضت و قیام اباعبدالله(علیه السلام) توان لبیك گفتن را نداشته اند; زیرا كوفه تحت كنترل شدید نظامیان عبیدالله فرماندار یزید بود.[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%222)

به هر حال، وضعیت جامعه اسلامى به گونه اى بود كه امام حسین(علیه السلام) به همراه یاران باوفایش مظلومانه در سرزمین طف به شهادت رسیدند و در این میان حتى بنى اسد كه در نزدیكى كربلا زندگى مى كردند نیز از یارى فرزند زهرا(علیها السلام) دریغ نمودند.

اما این وضعیت پس از شهادت شهداى نینوا به یك باره دگرگون گردید و عاشورا امواجى پرتلاطم ایجاد كرد كه ابتدا بنى اسد و سپس كوفه را در نوردید و در شام غلغله عجیبى به پا كرد. و در این راستا، سخنان على گونه زینب(علیها السلام) به هنگام ورود اسرا به دروازه كوفه و خطابه بنیان كن سیدالساجدین(علیه السلام)در مجلس یزید در شام، نقش برجسته اى داشت.

*بشیربن خزیم اسدى*، درباره خطابه عقیله بنى هاشم مى گوید: «آن روز [ورود اسرا به كوفه] زینب دختر على، توجه مرا به خود جلب كرد; زیرا به خدا قسم زنى باحیاتر و سخنران تر از او ندیده بودم. گویى زبان على بود كه در كام او قرار داشت، همین كه با اشاره اى از مردم خواست ساكت شوند، نفس ها در سینه ها حبس شد و زنگ هاى كاروان از حركت باز ایستاد. سپس فرمود: "... اى مردم كوفه، اى گروه نادرست و فریبكار و پست، اشكتان خشك نشود ناله تان آرام نگیرد... مى دانید چه جگرى از رسول خدا شكافتید و چه پیمانى شكستید و چه حرمتى از او دریدید، مصیبتى است سخت، بزرگ، بد، كج، پیچیده، شوم كه راه چاره در آن بسته شده است. و در عظمت همچون گستره زمین و آسمان است..." راوى مى گوید: به خدا سوگند آن روز مردم را دیدم حیران و سرگردان مى گریستند و از حیرت انگشت به دندان مى گزیدند. پیرمردى كه در كنارم ایستاده بود، آن قدر گریه مى كرد كه ریشش تَر شده بود و مى گفت: پدر و مادرم به فداى شما، پیران شما بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل هاست، نه خوار مى گردد و نه شكست پذیر است.»[3](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%223)

آرى، با سخنان آتشین زینب كبرى، كه گویى از حلقوم على(علیه السلام) مى غرید، مردم خفته كوفه، كه غرق در دنیاى تاریك خود گشته و انباشت ثروت و دنیاگرایى دیدگانش را از حقیقت پوشانده بود، به یكباره خود را در مقابل سر بریده اى دیده اند كه روزى به دور او حلقه مى زدند و در پناه او روزگار سر مى كردند.

اوج فریادگرى عاشوراییان در مجلس شام، اتفاق افتاد; آن جایى كه یزید به مناسبت فتح و پیروزى از سران و نمایندگان دولت هاى خارجى دعوت نموده بود تا در جشن شادى با او شریك باشند; در آن مجلس، سیدالساجدین(علیه السلام)خطبه اى خواند كه استوانه و پایه هاى حكومت بنى امیه را لرزاند. حضرت سجاد(علیه السلام) از درون كاخ ظلمت، طنین دلنواز كلام شهیدان نینوا را به جهانیان رساند. چه خوب و زیبا فرمود خداى بزرگ كه «یولج النهار فى اللیل.»(حدید: 6) در آن تاریكى شام، نور حقیقت از زبان امام زین العابدین تابید.

در كتاب *نفس المهوم* آمده است: یزید در آن مجلس دستور داد منبر و خطیبى آورند تا از حسین و على نكوهش كند و كارهاى آنان را به مردم گزارش دهد. خطیب بالاى منبر رفت. حمد خدا كرد و بسیار از على و حسین(علیهما السلام) بد گفت و در مدح معاویه و یزید طول داد و براى آنان هر كار نیكى را برشمرد تا على بن الحسین بر او بانگ زد: اى خطیب! واى بر تو كه رضاى خلق را به سخط خالق خریدى و جایت دوزخ است. سپس رو به یزید كرد و گفت: اجازه مى دهى من هم سخن گویم كه پسند خدا باشد و براى حاضران موجب اجر گردد؟ یزید سرباز زد، مردم گفتند: به او اذن بده بالاى منبر رود، شاید ما از او چیزى بشنویم!، یزید گفت: اگر او به منبر برود، مرا و آل سفیان را رسوا كند و به زیر آید. به او گفتند: این بیمار چه تواند گفت؟ جواب داد: این مرد از خاندانى است كه علم را از كودكى با شیر مكیده اند. به او اصرار كردند تا اجازه داد. آن حضرت بالاى منبر رفت. خدا را حمد و ستایش كرد و خطبه اى خواند كه دیده ها گریان شد و دل ها لرزان.

وقتى خطبه امام رسید به اینجا كه، انا ابن على المرتضى، انا بن محمد المصطفى، انا بن فاطمة الزهرا، انا ابن سدرة المنتهى انا ابن شجرة طوبى...، فریاد مردم به گریه و ناله بلند شد و یزید ترسید آشوب شود، دستور  اذان داد. امام از شهادت به رسول الله استفاده نمود فرمود آیا او جد توست یا من...[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%224)

این جا بود كه مردم از بى خبرى مطلق درآمده و دانستند كه على شهید محراب است و حسین، فرزند حیدر.

از این رو، لب به فریاد و اعتراض گشودند و یزید را شماتت كردند. خطابه امام موجب رسوایى آل سفیان گردید تا جایى كه سفیر روم نیز به یزید اعتراض كرده و وى را مورد مذمت قرار داد. در كتاب *لهوف* آمده است: «از على بن الحسین(علیه السلام) روایت شده كه چون سر حسین(علیه السلام)را نزد یزید آوردند، همواره مجالس مى گسارى تشكیل مى داد، سرمقدس آن حضرت را مقابل خود مى گذاشت. یكى از روزها فرستاده پادشاه روم، كه از اشراف و بزرگان آن سامان بود، به مجلس یزید آمد و گفت: اى پادشاه عرب این سر از كیست؟ یزید گفت: تو را با این سر چه كار؟ گفت: من وقتى كه نزد پادشاه خود برمى گردم از من خواهد پرسید كه در این جا چه دیده ام، از این رو دوست دارم داستان این سر و صاحب آن را براى او بازگو كنم تا در شادى و سرور با تو شریك باشد.[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%225)

یزید گفت: این سر حسین بن على بن ابیطالب است. رومى پرسید: مادرش كیست؟ گفت: فاطمه دختر رسول خدا(صلى الله علیه وآله). نصرانى گفت: اُف بر تو و دین تو! دین من بهتر از دین شماست; زیرا پدر من از نبیره هاى داود پیامبر بود. میان من و او پدران بسیارى فاصله هستند و نصرانى ها مرا بزرگ مى شمارند و خاك پاى مرا به تبرك برمى دارند; زیرا من یكى از اولاد داود هستم. ولى شما فرزند دختر پیامبر(صلى الله علیه وآله)خود را مى كشید در صورتى كه بین او و پیامبر شما یك مادر بیش تر فاصله نیست. این چه دینى است كه شما دارید؟! پس از آن به یزید گفت: آیا داستان كنیسه حافر را شنیده اى؟

گفت: بگو تا بشنوم. نصرانى گفت: بین عمان و چین دریایى است كه عبور از آن یك سال مسافت است. در آن دریا هیچ آبادى وجود ندارد به جز یك شهر كه در وسط آب قرار گرفته و هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ وسعت دارد و در روى زمین شهرى بزرگ تر از آن نیست و از آن شهر یاقوت و كافور به سرزمین هاى دیگر حمل مى شود و درخت هاى آن جا عود و عنبر است. این شهر در تصرف نصارا است و هیچ پادشاهى جز پادشاه نصرانى ها در آن دست ندارد. در آن جا كنیسه هاى بسیارى است و بزرگ ترین آن ها، كنیسه "حافر" است و در محراب آن حقه اى از طلا آویخته شده است. در آن حقه، سُمى است كه مى گویند این سم مركبى است كه عیسى بر آن سوار شد. اطراف آن حقه را با پارچه هاى حریر آزین بسته اند و در هر سال جماعت زیادى از نصارا از راه هاى دور به زیارت آن كنیسه مى آیند و اطراف آن حقه طواف مى كنند و آن را مى بوسند و حاجات خود را از خداوند مى خواهند. آرى، نصارا چنین مى كنند و عقیده آن ها همین است درباره آن سم كه گمان دارند سم الاغى است كه عیسى پیامبر آنان بر او سوار شده، ولى شما پسر پیامبر خود را مى كشید. *لا بارك الله فیكم و لا فى دینكم*. یزید گفت: این نصرانى را بكشید كه مرا در مملكت خود رسوا نكند. نصرانى چون احساس كشته شدن نمود، به یزید گفت: آیا مرا مى كشى؟ گفت: آرى.

گفت: پس بدان كه دیشب پیامبر شما را در خواب دیدم. به من فرمود: اى نصرانى تو از اهل بهشتى! من از این بشارت تعجب كردم. اینك مى گویم: "اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله."

پس از آن، سرمقدس حسین(علیه السلام) را برداشت و به سینه چسبانید و آن را مى بوسید و مى گریست تا كشته شد.»

بارى، با شهادت سالار شهیدان و یارانش، خفتگان بیدار گشته و عوام فریبى هاى دستگاه بنى امیه آشكار گردیدند. مردمى كه بر اثر تبلیغات و عوام فریبى معاویه روزگار مى گذراندند، از جهالتوگمراهى رهایى یافتهومتوجه شدند كه از چه چشمه زلالى بى بهره بودند.

بنابراین، یكى از پیامدهاى اجتماعى عاشورا، بیدارى جامعه اسلامى و انسانى مى باشد. شناخت و آگاهى از ارزش ها و واقعیت ها از اركان اصلى تشكّل اجتماعى است. حكّام ستمگر و زورمندان، همواره تلاش مى كنند تا مردم را از ارزش ها و واقعیت ها دور نگه داشته و با گمراه ساختن آنان همچنان بر ظلم و بیدادگرى خود ادامه دهند.

استاد مصباح در این باره مى نویسد: بى شك یك نظام سیاسى ظالم و فاسد نمى تواند با شكنجه، كشتار، سركوبى، تطمیع و تهدید براى همیشه پا برجا و برقرار بماند، لذا ستمگران، تبهكاران و خودكامگان براى تضمین ثبات و دوام قدرت و حكومت خود چاره اى جز دخل و تصرف در باورهاى مردم و تغییر جهان بینى ها و ارزش گذارهاى آنان و ترویج و اشاعه افكار نظرى و عملى اى كه بتواند ضامن بقاى حاكمیت و اقتدارشان باشد، ندارند.»[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%226)

بر این اساس، معاویه در طول چهل سال سلطنت خود تا آن جا كه توانست علیه اهل بیت پیامبر اكرم(صلى الله علیه وآله) تبلیغات منفى نموده و حتى سعى داشت نام پیامبراكرم را از مأذنه ها پایین كشد و فرهنگ جاهلیت را حاكم كند. اما هر آنچه را كه معاویه طى حاكمیتش به دست آورد، حسین بن على(علیه السلام)با قیامش در عاشوراى 61 هجرى باطل نمود و سیدالساجدین در مركز سلطنت اموى، بنى امیه را رسوا و مردم فریب خورده و گمراه شام و سایر بلاد را آگاه و بیدار نمود و عظمت و منزلت عترت رسول ال(صلى الله علیه وآله) را نمایان ساخت. از آن پس، جامعه اسلامى متوجه شد كه بنى امیه جز دشمنى با اسلام، نیت دیگرى ندارند.

در كتاب *ثورة الحسین* آمده است: «از پس این حادثه دلخراش [عاشورا]، جامعه دریافت كه حق با اهل بیت پیامبر است و دولت مخالف آنان نه تنها به اصول و ارزش هاى اسلامى پاى بند نیست، بلكه رژیمى سفّاك و مستبد است كه مى خواهد جامعه اسلامى را به جاهلیت نخستین برگرداند.»[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%227)

ابن خلدون نیز مى نویسد: «موجى از تنفر علیه دستگاه حكومتى و عاملان آن ها ایجاد شد و شیعیان به خود آمدند و از این كه فرزند پیامبر خدا(صلى الله علیه وآله)را یارى نكرده بودند، به شدت پشیمان شدند و به تدریج موج بیدارى سراسر جامعه اسلامى را فرا گرفت و زمینه نهضت توّابین، قیام حرّه و سایر قیام ها فراهم گشت.»[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%228)

شهید مطهرى در این زمینه مى نویسد: «اموى ها شخصیت ملت مسلمان را له كرده و كوبیده بودند و دیگر كسى از آن احساس هاى اسلامى در خودش نمى دید. اما همین كوفه بعد از مدت سه سال انقلاب كرد و پنج هزار توّاب از همین كوفه پیدا شد و سر قبر حسین بن على(علیه السلام)رفتند و در آن جا عزادارى كردند و به درگاه الهى از تقصیرى كه كرده بودند توبه كردند و گفتند: ما تا انتقام خون حسین بن على(علیه السلام) را نگیریم از پاى نمى نشینیم و عمل كردند و قتله كربلا را همین‌ها كشتند و شروع این نهضت ازهمان عصر عاشورا و از روز دوازدهم محرم بود.»[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%229)

**2. معرفى گروه باطل و احیاى اسلام ناب**

از دیگر پیامدهاى اجتماعى نهضت خونین عاشورا، پرده برداشتن از چهره نفاق و اسلام دروغین و معرفى گروه باطل بود. واقعه كربلا چهره واقعى و ماهیت حقیقى حاكمیتى را كه به نام اسلام بر مردم حكم مى راندند، براى افكار عمومى روشن كرد و تفاوت حكومت اسلامى با سلطنت موروثى را، كه بنیان گذارش زاده هند پر كینه بود، آشكار ساخت.

مردم از خطبه غرّاى سیدالساجدین در شام دریافتند كه ریشه هاى انحراف در جامعه اسلامى از كجا سرچشمه گرفته و چگونه گروهى ناحق، حق را در خانه غربت حبس كرده و باطل را بر مركب حكومت نشاندند و حاكمیت جامعه نوپاى نبوى را به نااهلان سپردند و آنان نیز علیه فرزندان و اهل بیت پیامبر رحمت آن كردند كه یاد آن، سینه ها را مجروح مى كند.

آرى، آن چنان جفا علیه عترت رسول الله نمودند كه امام حسین(علیه السلام)، در روز عاشورا، لحظاتى پیش از شهادت بر آن شد تا خود و نسبش را به مردم معرفى كند; آن جا كه مى فرماید: «هان اى مردم، به سخنم گوش كنید و در پیكارم تعجیل ننمایید تا حق اندرز شما كه بر من است ادا كرده، عذر آمدن خود را بیان كنم... به درستى كه ولى من خدایى است كه قرآن را نازل و صالحان را سرپرستى مى كند... اما بعد، اینك نسب مرا بررسى كنید و ببینید من كیستم، سپس به خود آیید و خویشتن را نكوهش كنید و بنگرید آیا شما را رواست كه مرا بكشید و حرمتم را هتك كنید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما و فرزند وصى و پسر عموى پیامبر شما و فرزند اول مؤمن به خدا و اول تصدیق كننده آنچه پیامبر(صلى الله علیه وآله) از جانب خدا آورد نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموى پدرم نیست؟ آیا جعفر طیار شهید ذوالجناحین عموى من نیست؟ آیا بارها این فرموده رسول خدا را در حق من و برادرم نشنیده اید كه این دو سرور جوانان بهشتند؟ اگر در آنچه كه حق است، تصدیقم مى كنید و اگر باور ندارید از كسانى كه مى دانید بپرسید. از جابر بن عبدالله انصارى، ابوسعید خدرى، سهل بن سعد ساعدى، زید بن ارقم، انس بن مالك بپرسید.»[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2210)

وا اسفا كه گروه منحرف و غاصبان خلافت آن قدر دروغ بافته و بدگویى كرده بودند كه امام معصوم و حجّت حق باید بر حقانیت و صحت گفته هایش، صحابه پیامبر را به شهادت گیرد.

اما این وضعیت با شهادت مظلومانه زاده حیدر، دگرگون گشت و مردم دریافتند كه سلطنت امویان مبتنى بر اسلام نیست و ماهیت دروغین و غیردینى آنان آشكار گردید. از این رو، سایر خلفاى امویان و عباسیان و عثمانیان نتوانستند كارهاى نامشروع خود را به نام اسلام انجام داده و رنگ دینى بدان بخشند و افكار عمومى نیز واقعیت را شناخته و اعمال و رفتار آنان را مربوط به اسلام نمى دانستند.

و این از پیامدهاى مهم عاشورا و هدیه به مردم و جامعه اسلامى است تا آنان اسلام راستین را بشناسند و یا دست كم ناهنجارى هاى امویان را به اسلام و ارزش هاى دینى نسبت ندهند; چه این كه هنجارها نشان دهنده ارزش هاى كنش گران است و اگر امویان را مسلمان بدانند طبعاً رفتارشان را مطابق ارزش هاى دین اسلام خواهند دانست. اما قیام حسینى چهره پنهان گروه حاكم را به جامعه اسلامى و انسانى نمایاند تا آزادگان و تشنگان حقیقت بدانند كه اسلام ناب محمدى(صلى الله علیه وآله)غیر از آن دینى است كه امویان معرفى كردند و اگر امروز اسلام ناب و ظلم ستیز و ظالم شكن، چون خورشید عالمتاب بر تارك عالم مى درخشد، به بركت خون سرخ حسین و قیام نینواست. هرچند حدوثاً محمدى است اما بقاءً حسینى است. چنانچه مقرم در كتاب «مقتل الحسین» به این موضوع اشاره دارد و مى نویسد: «نهضت حسین(علیه السلام) جزء اخیر از علت تامه براى استحكام مبانى دین بوده به طورى كه این نهضت بین دعوت حق و هجمه هاى باطل، جدایى انداخته، حق و باطل را از هم جدا كرده و گروه حق را از گروه باطل متمایز نموده تا جایى كه گفته اند: "ان الاسلام بدؤه محمدى و بقاؤه حسینى"... .»[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2211)

واشنگتن ایرونیك بر این باور است كه امام حسین(علیه السلام)اسلام را از چنگال بنى امیه رها ساخت. وى مى گوید:«براى امام حسین(علیه السلام) ممكن بود كه زندگى خود را با تسلیم شدن به اراده یزید، نجات بخشد. اما مسؤولیت پیشوا و نهضت بخش اسلام اجازه نمى داد كه او یزید را به عنوان خلافت بشناسد. او به زودى خود را براى قبول هر ناراحتى و فشارى به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنى امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشك و در روى ریگ هاى تفتیده عربستان روح حسین فناناپذیر است. اى پهلوان! اى نمونه شجاعت و اى شهسوار من اى حسین.»[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2212)

*چارلز دیكنز* نیز مى گوید: اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته هاى دنیایى خود بود، من نمى فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند، پس عقل چنین حكم مى كند كه او فقط به خاطر اسلام فداكارى كرد.[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2213)

به طور كلى، هر آزاده و منصفى شهادت مى دهد كه نور دیده كوثر با رشادت و شهادتش در سرزمین تفتیده طف توانست اسلام نابى را كه در پرتو آن اویس قرن ها و سلمان ها و ابوذرها پرورش یافته اند، احیا كند و اگر نبود این جان ثارى زاده زهرا(علیها السلام)، فقط نامى از اسلام باقى مى ماند; چه این كه بنى امیه به سردمدارى زاده سفیان در پى نابودى اساس دین بوده و در راه رسیدن به مقصود تلاش هاى گسترده اى نمودند و تا جایى پیش رفتند كه امام حسین(علیه السلام)مى فرماید: «... آیا نمى بینید كه به حق عمل نمى شود و از باطل دورى نمى گردد؟»[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2214)

اما واقعه عاشورا خط بطلانى بر عملكرد آنان كشید و مردم و جامعه اسلامى و انسانى را به سوى كوثر زلال نبوى رهنمون ساخت و چراغ هدایتى در اختیار بشر قرار داد تا بتوانند در پرتو آن رفتار خود را تنظیم كنند. و این بسیار مهم است; زیرا جامعه بشرى نیاز به هدایت گر و راهنما دارد و اسلام ناب چراغى است كه خداى مهربان به واسطه پیامبرش به جامعه انسانى هدیه داده تا بتوانند در پرتو آن ره كمال پیش گیرند. اما اصحاب سقیفه، به ویژه بنى امیه، این كوثر زلال و مصباح هدى را به اعمال و رفتار خود آلوده كردند. از این رو، حسین فاطمه(علیها السلام)باعاشورایش، اسلام ناب را از دست آنان نجات داد، به گونه اى كه اكنون اسلام ناب همچون خورشیدى در عالم مى درخشد.

**3. همبستگى و انسجام اجتماعى**

آنچه كه تاریخ زندگى بشر بدان گواهى مى دهد این است كه انسان همواره در سایه زندگى اجتماعى روزگار سركرده و در پرتو آن، براى رسیدن به كمال و سعادت تلاش مى كند. این حقیقت موجب گردید كه برخى از اندیشمندان، سعادت و كمال انسان را در گرو زندگى اجتماعى بدانند.

فارابى مى گوید: «زندگى بالاجتماع است كه مى تواند كمال انسانى را برایش به ارمغان آورد، هرچند زندگى انفرادى ناممكن نیست، اما انسان را به سعادت محتوم و كمال مطلوب راهبر نتواند بود.»[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2215)

روشن است كه همبستگى و انسجام اجتماعى از امور حیاتى جامعه است و بدون آن، جامعه قدرت تداوم و استمرار نداشته و در نتیجه، زندگى اجتماعى انسان به مخاطره افتاده و طبعاً سعادت او خدشه دار مى شود. به طور كلى، روش هاى حفظ وحدتوانسجام اجتماعى عبارتند از:

الف. اعمال زور و فشار، كه همبستگى منتج از آن دوام ندارد;

ب. وجود دشمن مشترك;

ج. برگزارى مسابقات ورزشى و سرگرمى هاى همگانى;

د. عامل مذهب و گسترش آن;

هـ. بالا بردن سطح آگاهى مردم براى شناساندن ارزش هاى واقعى و لزوم وحدت.[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2216)

انسجام اجتماعى و همبستگى گروهى امرى ضرورى است و بدون آن، جامعه مطلوب پدید نخواهد آمد، اگر چه افراد در چنین جامعه اى در كنار هم قرار گرفته و به اهداف مادى و حیوانى خود برسند.

باید انسجام و اجتماع شیعه در طول تاریخ را مرهون قیام غرورانگیز عاشورا دانست و این واقعیتى است كه دانشمندان و مورّخان بدان اشاره نموده اند. *خربوطلى* در این باره مى نویسد: «شهادت امام حسین(علیه السلام) در كربلا، بزرگ ترین حادثه تاریخى بود كه منجر به تشكّل و تبلور شیعه گردید و سبب شد كه شیعه به عنوان یك سازمان قوى با مبادى و مكتبى سیاسى و دینى مستقل در صحنه اجتماع اسلام آن روز جلوه كند.»[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2217)

به طور كلى مى توان گفت: عاشوراى حسینى به دو طریق انسجام اجتماعى را به جامعه اسلامى هدیه كرد:

**الف. از طریق آگاهى بخشى و روشنگرى:** ماهیت این نهضت، احیاى دین محمدى و اسلام ناب بود و اسلام ناب نیز با ارزش هاى معنوى و آموزه هاى الهى خود افراد و انسان هاى كمال جو و سعادت طلب را در كنار هم قرار مى دهد. نداى روح بخش اسلام نیز این است كه «انما المؤمنون اخوه.» برادرى خود بالاترین و مستحكم ترین انسجام است.

**ب. از طریق عزادارى و سوگوارى:** سنّت پاسداشت یاد و خاطره شهداى كربلا و عزادارى و سوگوارى براى حسین بن على(علیه السلام) و یارانش، در بین شیعیان، بركات و آثارفراوانى به همراه داشته كه انسجام اجتماعى و همبستگى گروهى از جمله آن ها است.

توضیح این كه: فعالیت ها و كنش هاى كنشگران داراى دو نوع كاركرد است:

1. كاركردهاى آشكار; یعنى كاركردهایى كه براى شركت كنندگان در فعالیت [كنش گران] شناخته شده و مورد انتظار است.

2. كاركردهاى پنهان; یعنى نتایج فعالیت هایى كه شركت كنندگان در آن فعالیت از آن آگاه نیستند.[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2218)

سوگوارى و عزادارى براى امام حسین(علیه السلام) و شهداى كربلا، نیز داراى دو نوع كاركرد آشكار و پنهان است. كاركردهاى آشكار این حادثه عظیم تاریخ بسیار است; از جمله: زنده نگاه داشتن یاد شهدا، احیاى فرهنگ عاشورا، احیاى فرهنگ جهاد و ایثار و... . علاوه بر كاركردهاى آشكار، كاركردهاى پنهان نیز وجود دارد كه برجسته ترین آن ها، اخوّت و همبستگى گروهى و انسجام شیعیان است. و این همبستگى خود منشأ حركات و بركات بسیارى بوده است كه انقلاب اسلامى ایران نمونه اى آشكار از این واقعیت است; چه این كه، اوج حركات مردمى و نهضت اسلامى از محرم سال 1356 بوده است. نه تنها شروع نهضت اسلامى ایران از عزادارى و عاشورا آغاز گردید كه بقاى این نهضت نیز مبتنى بر همین سنت بوده است; چنانچه امام خمینى(قدس سره)به آن اشاره كرده و مى فرماید: «باید بدانید كه اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنت ها [عزادارى و سوگوارى] را حفظ كنید.»[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2219)

به این ترتیب، یكى از پیامدهاى اجتماعى نهضت عاشورا، انسجام اجتماعى است كه پس از شهادت امام حسین و یارانش در كربلا، به جامعه اسلامى و به خصوص جامعه شیعى هدیه داده شد. این امر از نگاه محققان پنهان نمانده است. چنان كه *نیكلسن* در این باره مى گوید: «حادثه كربلا حتى مایه پشیمانى و تأسف امویان شد; زیرا این واقعه شیعیان را متحد كرد و براى انتقام حسین هم صدا شدند و صداى آنان در همه جا، به ویژه عراق و میان ایرانیان انعكاس یافت.»[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2220)

*فیلیپ حتى* نیز مى نویسد: فاجعه كربلا سبب جان گرفتن و بالندگى شیعه و افزایش هواداران آن مكتب گردید.[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2221)

**4. احیاى ارزش هاى اسلامى و انسانى**

یكى از آثار بسیار مهم و اساسى نهضت پرافتخار حسینى(علیه السلام)، احیاى ارزش هاى اسلامى و انسانى است كه از نیازهاى اساسى هر جامعه مى باشد. ارزش ها یكى از عناصر برجسته و تأثیرگذار فرهنگ است و فرهنگ نیز به مثابه هوایى است كه بدون آن تنفس اجتماعى ممكن نخواهد بود. در نگاه جامعه شناسان، فرهنگ، خشت هاى بناى اجتماعى است و ارزش ها، ملاط آن; زیرا اجزا و عناصر فرهنگ تحت تأثیر مستقیم ارزش ها قرار دارند. ارزش ها، باور داشت هاى ریشه دارى اند كه اعضاى جامعه یا گروه، به هنگام برخورد با پرسش ها درباره خوبى ها و بدى ها و امور مطلوب، آن ها را در نظر مى گیرند.[22](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2222) از این رو، گروه هاى اجتماعى بدون آن ها دچار اختلال در گفتار و رفتار اجتماعى مى گردند. ارزش ها چراغ هدایت هنجار (گفتارى رفتارى) هستند و بدون آن ها، اساساً جوامع توان شكل گیرى و انسجام ندارند. بدیهى است كه اگر ارزش هاى موجود در جوامع، دینى باشند، موجب استحكام و استمرار زندگى اجتماعى براى اعضاى آن خواهد بود; زیرا ارزش هاى دینى با ثبات و غیرقابل تغییر و مبتنى بر وحى هستند و در ذات خدا و اراده اش تغییر و تبدیل راه ندارد. اما ارزش هاى اجتماعى، از ثبات و دوام كافى برخوردار نیستند; زیرا متكى بر مقبولیت عامه و پذیرش غالب افراد جامعه مى باشند. روشن است كه با تغییر امیال و خواسته هاى افراد، ارزش بودن خود را از دست خواهند داد و ارزش هاى دیگر جایگزین آن ها مى گردند. از این رو، این گونه ارزش ها، معمولا بى ثبات اند.

البته، دینى بودن ارزش ها منافاتى با اجتماعى شدن آن ها ندارد و آن هنگامى است كه ارزش هاى دینى توسط غالب افراد جامعه پذیرفته شده و رفتار و اعمال آن ها بر پایه ارزش هاى دینى شكل گیرد. چنین ارزش هایى كه رنگ دینى دارند، از ثبات و دوام برخوردارند. در غیر این صورت، هر ارزش اجتماعى اى نمى تواند به مثابه ارزش هاى دینى كارایى داشته و افراد اجتماع را آسوده خاطر سازد; چرا كه در ارزش هاى اجتماعى میل و خواست اكثریت گروه ملاك است، اما در ارزش هاى دینى، ملاك انسانیت بوده و در فرهنگ دینى افراد از حقوق اجتماعى یك سانى برخوردارند. از این روست كه جامعه دینى پایدارتر است; البته جامعه اى كه فقط نام دین را یدك نكشد و دین و ارزش هاى دینى به خوبى و بدون تبعیض اجرا گردد.

به این ترتیب، ارزش هاى دینى براى جوامع انسانى امرى حیاتى و ضرورى است. بدیهى است كه احیاى این ارزش ها، موجب بالندگى جوامع و نشاط زندگى اجتماعى افراد خواهد بود. بى تردید یكى از پیامدهاى مهم و برجسته قیام عاشورا، احیاى ارزش هاى اسلامى و انسانى است. این حادثه عظیم توانست جامعه نبوى را از آن رخوتى كه پس از عروج ملكوتى رسول خدا(صلى الله علیه وآله)پدید آمده بود، بیرون آورده و به جامعه اى بالنده تبدیل نماید. درذیل به چندموردازآن ارزش هاى اسلامىوانسانى اشاره مى گردد:

**الف. احیاى روحیه شهادت طلبى**

تاریخ زندگى اجتماعى بشر گواهى مى دهد كه انسان از بدو خلقت تا به امروز به شیوه هاى متعدد تلاش كرده است تا خود را جاودانه كند و شاید سرّ مطلب این باشد كه خالق این موجود پر رمز و راز، خود وجودى لایزال و ابدى دارد و بشر كه مخلوق آن وجود ماندگار است، فطرتاً تمایل دارد تا به ویژگى خالقش دست یازد و همانند او ماندگار و جاودانه شود. از این رو، در جامعه انسانى مشاهده مى شود كه افراد از مرگ و فنا واهمه داشته و از آن رویگردانند و سعى دارند به نوعى زنده و جاوید بمانند; برخى بر حفظ جسم و جان خود پرداخته و گروهى در پى حفظ نام و نشان خود در جامعه و تاریخ اند.

اما خداى متعال كه از این میل باطنى بشر آگاه است، راه جاودانى را فراروى بشر نهاده و او را به سوى جاودانگى راهنمایى نموده و «شهادت» را به او هدیه داده و فرموده كه راه ماندگارى مرگ سرخ است، آن را برگزینید تا صفت «احی» پیدا كنید، آن جا كه فرمود: *«و لا تحسبن الذین قتلوا فى سبیل الله امواتاً بل احیاء...»* (آل عمران: 169) پیامبراكرم(صلى الله علیه وآله) در تفسیر این كریمه، مفهوم شهادت را توسعه داده و فرموده است: *«من قتل دون مظلمته فهو شهید...»*;... هر كه در برابر ظلمى كشته شود شهید است.[23](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2223) خواه این ظلم بر مال و عیال باشد یا همسایه و... چنانچه فرمود: *«من قتل دون اهله ظلماً فهو شهید، من قتل دون ماله ظلماً فهو شهید من قتل دون جاره فهو شهید و من قتل فى ذات الله عزّوجل فهو شهید.»**[24](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2224)*

شهادت ارزشى است كه اگر جامعه به استقبال آن برود، اعضاى آن با امنیت خاطر به زندگى اجتماعى خود، كه جایگاه كسب معرفت كمال و سعادت است، مشغول خواهند بود و این مطلوب هر انسان كمال جو و طالب زندگى ابدى است. اگر امام خمینى(قدس سره)، شهدا را شمع محفل بشریت مى داند و شاگردش، شهید مطهرى، شهید را همچون شمعى مى داند كه خود مى سوزد ولى جامعه را در پرتو آن نورانى مى كند، اشاره به همین واقعیت دارد. براین اساس، چنین ارزشى را براى جامعه حیاتى و ضرورى مى دانیم.

حسین بن على(علیه السلام) با علم به شهادت ره كربلا را پیش گرفت و دیگران را نیز از این علم بى خبر نساخت. چنانچه آن هنگام كه ام سلمه از سفر آن حضرت اظهار ناراحتى كرد، فرمود: «من مى دانم در چه ساعت و در چه روزى كشته خواهم شد و مى دانم كدام شخص مرا خواهد كشت و از خاندان و یاران من كدام افراد كشته مى شوند.»[25](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2225)  و یا در پاسخ «اباهره» كه پرسید: چرا از حرم جدّت خارج شدى؟ فرمود: *«ویحك یا اباهرة انّ بنى امیه اخذوا مالى فصبرت و شتموا عرضى فصبرت و طلبوا دمى فهربت و ایم الله لتقتلنى الفئة الباغیه و لیلبسنّهم الله ذلّاً شاملا.»**[26](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2226)*

سرانجام، آن حضرت با شهادتش راه جاودانگى را به بشر آموخت و با خون سرخش نسخه آزادگى نگاشت و از فرداى عاشورا، ارزش هاى اسلامى و انسانى احیا گشت و آنانى كه از ترس جان در مقابل عبیدالله، زاده مرجانه، تن به ذلت دادند و از یارى فرزند كوثر سرباز زدند، در مجلس عبیدالله فریاد زدند و مرگ سرخ را برگزیدند و بر بیدادگرى ابن مرجانه شوریدند. افرادى چون عبدالله بن عفیف ازدى، علیه عداوت عبیدالله بر اهل بیت رسول الله(صلى الله علیه وآله)شوریدند و شهادت را در آغوش گرفتند و این شهادت طلبى، حتى سفیر روم را در جاى ننشاند و او نیز فریاد كرد و سر مظلوم كربلا را در آغوش گرفت و به استقبال شهادت رفت. از آن پس تا به امروز هر آزاده اى ره سالار شهیدان در پیش گرفته و با اقتدا به آن امام همام، در مقابل ظلم ایستاده و مرگ سرخ را برگزیده است تا هم خود ماندگار شود و هم جامعه را از آلودگى ها پاك سازد و تا این روحیه در خلق و خوى بشر بوده و هست، هیچ ظلمى پایدار نمانده و هیچ ظالمى ماندگار نخواهد بود. همان گونه كه بنى امیه پس از شهادت حسین و یارانش، ریشه كن گردیدند.

اگر انقلاب شكوهمند اسلامى ایران به كاروان سالارى روح الله(قدس سره) و همت بلند مردم به بار نشست، به بركت احیاى روحیه شهادت طلبى بود و اگر دشمن در جنگ هشت ساله، با همه امكانات و حمایت هاى جهانى اش سرانجامى جز شكست نداشت، به یمن وجود روحیه شهادت خواهى بى نظیرى بود كه پیر و جوان در عشق به آن مى سوختند و گاه به شوق یافتن آن چلّه مى نشستند و نذر شهادت مى كردند و گاه به بارگاه ملكوتى ثامن الائمه حضرت رضا(علیه السلام) رفته و رضاى شهادت مى گرفتند و با پیشانى بند "یا شهادت یا زیارت" ره میدان رزم پیش مى گرفتند. كیست كه نداند این چنین روحیه اى، پس از شهادت حسین زهرا(علیه السلام) و یاران نینوایى اش در كالبد جامعه دمیده شده و از آثار و پیامدهاى برجسته نهضت عاشورا مى باشد؟

**ب. معرفى گروه مرجع**

بى تردید آن هنگام كه رسول خدا(صلى الله علیه وآله)على رغم تب شدید خود، به كمك على(علیه السلام) و سلمان عزم مسجد كرده و بر فراز منبر خطاب به مردم فرمود: *«انى تارك فیكم الثقلین كتاب الله و عترتى اهل بیتى...»**[27](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2227)* و نیز آن گاه كه در جمع اصحابش فرمود: «این على با قرآن و قرآن با على است و این دو جانشینان و یاوران من هستند و تا زمانى كه در كنار حوض بر من وارد مى شوند از هم جدا نمى شوند و آن گاه از ایشان خواهم پرسید كه آنان را چگونه جانشین من قرار دادید؟»[28](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2228) و نیز آن زمان كه در ازاى رسالت خویش اجرى جز محبت و مودت اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام)درخواست نكرد، كسى پیام آن را دریافت نكرد و سرّ این همه اصرار را درك نكرد، مگر على و سلمان و ابوذر و مقداد; راز این همه اصرار پیامبر و توجه دادن مردم به اهل بیت خویش را باید از قرآن و دعاى ندبه شنید، آن جا كه مى فرماید: *«قل ما اسئلكم علیه من اجر الاّ من شاء أن یتخذ الى ربه سبیل»*(فرقان: 57); بگو اجرى كه من خواستم جز این نیست كه راه خدا را پیشه كنید. *«فكانوا هم السبیل الیك و المسلك الى رضوانك»*;[29](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2229) و اهل بیت عصمت و طهارت طریق رسیدن به خدا و رضوان اویند، پس با تكیه بر آنان و با مودت به ایشان مى توانید راه كمال را هموار كنید.

تأكید فراوان پیامبراكرم(صلى الله علیه وآله) بر گرایش و مودت مردم به عترت، از منظر جامعه شناختى بسیار مهم و اساسى است; زیرا در نگاه جامعه شناختى، مردم همواره در پى الگویى مناسب و راهگشا براى رفتار فردى و گروهى خود مى باشند. به تعبیر جامعه شناسان، انسان ها به دلایل مختلف عموماً خود را در زمینه هایى با عده اى مقایسه و ارزیابى مى كنند. در این فرایند، انسان ارزش ها و الگوهاى عمل افراد یا گروه هاى دیگر را به عنوان یك قالب مقایسه اى مرجع مى گیرد.[30](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2230) بدیهى است هر فردى در زندگى فردى و اجتماعى خود نقشى ایفا مى كند و اسلام نیز به عنوان مكتبى سعادت بخش براى پیروان خود در زندگى فردى و اجتماعى شان نقش هایى را معین نموده است كه مسلمانان باید به ارزیابى ایفاى نقش خود بپردازند. این جاست كه افراد به گروه مرجع نیازدارند تا با مراجعه به آن به ارزیابى نقش فردى و اجتماعى خود بپردازند; زیرا گروه مرجع، «یكى از معیارها و الگوهایى است كه هركس هنگام ارزیابى نقش خود در یك موقعیت معین از آن استفاده مى كند. فرد با این ارزیابى مى تواند مشخص كند آیا نقش خود را به درستى ایفا كرده است یا نه؟»[31](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2231)

در یك نظام اجتماعى پایدار، شایسته است گروهى را كه انسان به آن تعلق دارد، گروه مرجع مثبت باشد.[32](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2232) پیامبراكرم(صلى الله علیه وآله)، اهل بیت خود را به مثابه گروه مرجع به امت معرفى كرده تا آنان پس از رحلت آن حضرت از داشتن گروه مرجع مثبت محروم نباشند، بلكه با بهره گیرى از این گروه راه كمال را كه همانا *«ان یتخذ الى ربه سبیل»* است در پیش گرفته و در زندگى فردى و اجتماعى دچار تحیر و سردرگمى نشوند. متأسفانه با آن همه تأكید رسول الله(صلى الله علیه وآله)، جامعه اسلامى پس از رحلت آن حضرت ره دیگر را پیشه كرد و از آن الگوى كامل و گروه مرجع مثبت بهره نبرد و تاوان سختى را نیز در این راه متحمل گردید.

البته، عامل اصلى بازماندن امت در بهره گیرى از معارف نورانى اسلام، كه در قلوب عترت مكنون بود، اصحاب سقیفه بودند; چون مى دانستند كه محبوبیت و نفوذ عترت رسول خدا در جامعه موجب تزلزل حاكمیت مغصوبه شان گردیده و آنان را از مقاصد خویش، كه همانا حكمرانى بر امت بود، باز مى دارد. از این رو، تلاش فراوان نمودند تا امت را از خاندان عصمت جدا و دور نگه دارند كه متأسفانه موفقیت بسیارى نیز در این راه كسب كردند تا جایى كه مردم حتى مسائل شرعى و دینى خود را از ائمه(علیهم السلام)نمى پرسیدند. این تلاش ها در زمان سلطنت معاویه به اوج خود رسیده بود.

اما با حماسه اى كه نینواییان در كربلا برپا نمودند، روندى كه بنى امیه در جهت كاهش منزلت اهل بیت(علیهم السلام)پیش گرفته بودند، متوقف شد و به تدریج عداوت ها مبدّل به مودت گردید و هرچه از واقعه طف مى گذشت، دوستداران و شیفتگان خاندان رسول الله(صلى الله علیه وآله)بیش تر مى شدند، به طورى كه پس از مدت اندكى، پنج هزار تن از مردم كوفه به خون خواهى فرزند زهرا(علیها السلام) قیام كرده و قتله كربلا را از میان برداشتند.[33](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2233)

بارى، پس از شهادت سبك بالان عاشق در دشت نینوا، دل ها در گرو محبت خاندان وحى قرار گرفت و عواطف و احساسات عمومى به سوى آنان معطوف گردید و این محبت تنها در سینه ها حبس نگشت، بلكه با شور و هیجان وصف ناشدنى هرساله در تمام عالم به صورت سوگوارى و عزادارى متجلى مى شود.

*آیت الله صافى* در این زمینه مى نویسد: «این مراسمى كه به عنوان عزادارى آن حضرت در هند، پاكستان، عراق، ایران، سوریا، لبنان، بحرین، افغان، مصر و نقاط دیگر به عنوان زیارت قبر مطهر به خصوص در شب ها و روزهاى مخصوصه مانند عرفه، نیمه رجب، نیمه شعبان، اربعین و عاشورا برگزار مى شود، نشان مى دهد كه حسین(علیه السلام) قلوب همه را مالك شده و مردم حتى بیگانگان عاشق و دلباخته او شده اند.»[34](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2234)

روشن است كه محبت و مودّت، اولین قدم در جهت مقتدا قرار گرفتن شهید كربلا در امور و شؤون زندگى فردى و اجتماعى محبّان خواهد بود.

به علاوه، عزادارى و سوگوارى هایى كه در طول سال و در نقاط مختلف عالم برگزار مى شود، خود آثار اجتماعى، سیاسى، تربیتى و اخلاقى داشته و دارد و این همه گامى مؤثر در مرجع قرارگرفتن خاندان نبوت مى باشد و موجب شوكت و ترقى شیعه مى شود; چرا كه بهترین گروه مرجع را در اختیار دارد.

**ج. قیام حسینى الگو و سرمشق جنبش هاى اجتماعى**

افراد در زندگى اجتماعى خود همواره در پى الگوها و سرمشق هایى هستند تا بتوانند با پیروى از آنان به زندگى مطلوب و سعادت مند برسند و در این راستا تلاش مى كنند بهترین ها را برگزینند. سرّ مطلب این است كه اشخاص در جامعه مثل هم مى اندیشند و شبیه هم رفتار مى كنند و به عبارتى، از الگوهاى رفتارى پیروى مى كنند. «یك الگو چیزى است كه ساخته مى شود تا براى ساختن نمونه هاى دیگر سرمشق قرار گیرد.»[35](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2235)

اما گاه و بلكه اغلب اوقات، انسان به دلیل عدم آگاهى از معیارهاى صحیح و مناسب، در انتخاب الگوى مناسب راه خطا را در پیش گرفته و در نتیجه، به جاى رسیدن به هدف، دچار مشكلات شده و معضلات زیادى دامن گیر او مى شود.

اسلام به عنوان مكتبى كه در پى ارائه كمال و سعادت بشرى است، براى پیروان خود، گروه مرجع، كه خاندان وحى باشند، معرفى كرده است، از این رو، باید آنان را به عنوان سرمشق و الگوى رفتارى خویش قرار دهیم و تابع و پیرو رفتار فردى و اجتماعى آنان باشیم.

از این رو، امام حسین(علیه السلام) الگویى شایسته و ارزشمند و قیام خونین او به عنوان، نقش نمونه اى است كه انسان هاى زیادى آن را سرمشق خود قرار مى دهند. سیدالشهدا(علیه السلام) خود نیز اشاره دارد كه *«فلكم فىّ اسوة.»**[36](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2236)*

پس از نهضت عاشورا، حركت ها و جنبش هاى فراوانى به تأسّى از آن واقعه، علیه حاكمان ستمگر صورت گرفت كه برخى از آن ها عبارتند از:

1. انقلاب مدینه، حركتى كه علیه حكومت ستمكار بنى امیه انجام گرفت و با نهایت وحشى گرى سركوب گردید;

2. قیام توابین در كوفه در سال 65 ق;

3. قیام مختار ثقفى، كه در سال 66 با انگیزه انتقام از قاتلان امام و شهیدان صورت گرفت;

4. انقلاب مطرف بن مغیره در سال 77 علیه حجاج بن یوسف;

5. انقلاب ابن اشعث، علیه حجاج بن یوسف;

6. انقلاب زید بن على در سال 122;

7. قیام حسین بن على شهید فخ، علیه حكومت عباسى در سال 169.[37](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2237)

و بالاخره آخرین جنبشى كه علیه سلطنت دو هزار و پانصد ساله ستمشاهى، انجام گرفت و حكومت سلطنتى را بركَند، حركتى بود كه از حسین بن على(علیه السلام)، سرمشق گرفته و با تأسّى از آن امام و مرام او به بار نشست و جنگ هشت ساله را نیز با بهره گیرى از سرمشق كربلا با سربلندى به پایان رساند.

نهضت عاشورا نه تنها براى مسلمانان، بلكه براى غیرمسلمانان نیز سرمشق و الگو مى باشد. *مهاتما گاندى* رهبر بزرگ هند نیز عاشوراى حسینى را سرمشق خود قرار داده و مى گوید: «من زندگى امام حسین، آن شهید بزرگ اسلام، را به دقت خوانده ام و توجه كافى به صفحات كربلا نموده ام و بر من روشن شده است كه اگر هندوستان بخواهد یك كشور پیروز گردد بایستى از سرمشق امام حسین پیروى كند.»[38](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2238)

**5. احیاى نظارت اجتماعى**

به شهادت قرآن كریم، خداوند حكیم، پس از خلقت بشر، خوب و بد، شایست و ناشایست را به نفس او الهام كرد: *«فألهمها فجورهاوتقواها.»* (شمس: 8) و در عین حالى كه عقل را سلاح باطنى اش قرار داد، به آن رسول باطنى نیز اكتفا و بسنده نكرد، با محبتى كه به این مخلوق احسن خویش داشت، وى را از نعمت رسول ظاهرى محروم نساخت و به واسطه آنان هر آنچه كه لازمه سعادت دنیا و آخرتش بود، در دفترى به نام «دین» به سوى او فرو فرستاد تا این موجود پر رمز و راز بتواند در پرتو آن، رفتار فردى و اجتماعى خویش را سامان بخشد.

اما غالب انسان ها به جاى لبیك به نداى باطنى و خدایى خویش، نفس اماره را پیروى كرده و همواره ره كژى پیش گرفته و مى گیرند. بدیهى است كه ساختمان اجتماعى (جامعه) با كژى ها و انحرافات رفتارى و گفتارى متزلزل بوده و متضمن سعادت و كمال بشر نخواهد بود. از این رو، كنترل و مراقبت در رفتار فردى و اجتماعى اعضاى جامعه امرى لازم و ضرورى به نظر مى آید و خداى متعال نیز بر آن واقف مى باشد. از این رو، دستوالعمل خاصى در این جهت ارائه داده است كه آن، «نظارت عمومى» یا «امر به معروف و نهى از منكر» مى باشد كه دانشمندان علوم اجتماعى آن را نظارت اجتماعى نامیده اند و در تعریف آن گفته اند: «نظارت اجتماعى به ساز و كارهایى اطلاق مى شود كه جامعه براى واداشتن اعضاى خویش به سازش كارى و جلوگیرى از ناسازش كارى به كار مى برد.»[39](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2239) در اهمیت آن مى گویند: «نظارت هاى اجتماعى براى آن مهمند كه جامعه نمى تواند كاركرد درستى داشته باشد، مگر آن كه اعضا، خود را با هنجارهاى اجتماعى تطبیق دهند، نقش هایشان را انجام دهند و فعالیت هایشان را طورى هماهنگ كنند كه جامعه یا گروه بتواند به هدف هایش دست یابد.»[40](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2240)

بر این اساس، در فرهنگ قرآن، بهترین جامعه، جامعه اى است كه امر به معروف و نهى از منكر و به تعبیر جامعه شناختى، نظارت عمومى و اجتماعى در آن صورت گیرد. به همین جهت، مسلمانان را بهترین امت معرفى مى كند; زیرا داراى خصیصه امر به معروف و نهى از منكر هستند: *«كنتم خیر امة اخرجت الناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر.»* (آل عمران: 110) و در این زمینه، علامه شهید مطهرى مى نویسد: «در اسلام مسأله اى وجود دارد كه در ملت هاى دیگر امروز دنیا به صورت یك قانون دینى وجود ندارد (البته نمى گویم پیامبران سلف نداشته اند) و آن این است كه اسلام نه تنها فرد را براى خود و در مقابل خداوند از نظر شخص خود مسؤول و متعهد مى داند، بلكه فرد را از نظر اجتماع هم مسؤول و متعهد مى داند. امر به معروف و نهى از منكر همین است كه اى انسان تو تنها از نظر شخصى و فردى در برابر ذات پروردگار مسؤول و متعهد نیستى، تو در مقابل اجتماع خود هم مسؤولیت و تعهد دارى.»[41](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2241)

این مسؤولیت به حدى مهم است كه اگر از آن تخطّى شود، باید منتظر عذاب الهى بود. چنانچه امام رض(علیه السلام) از پیامبر خدا نقل مى كند: «كان رسول الله(صلى الله علیه وآله)*یقول: اذا امتى تواكلت الامر بالمعروف و النهى عن المنكر فلیاذنوا بوقاع من الله»*;[42](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2242) هرگاه امتم امر به معروف و نهى از منكر را به یكدیگر واگذار كنند، پس منتظر عذاب الهى باشند.

شهید مطهرى امر به معروف و نهى از منكر را ضامن بقاى اسلام دانسته و مى فرماید: «امر به معروف و نهى از منكر یگانه اصلى است كه ضامن بقاى اسلام و به اصطلاح، علت مبقیه است. اصلا اگر این اصل نباشد، اسلامى نیست. رسیدگى كردن دایم به وضع مسلمین است. آیا یك كارخانه بدون بازرسى و رسیدگى دایمى مهندسین متخصص كه ببینند چه وضعى دارد قابل بقاست؟ اصلا آیا ممكن است یك سازمان همین طور به حال خود باشد، هیچ درباره اش فكر نكنیم در عین حال به كار خود ادامه دهد؟ ابداً. جامعه هم چنین است، یك جامعه اسلامى این طور است، بلكه صد درجه برتر و بالاتر. آیا جامعه نظارت و بررسى نمى خواهد؟! جامعه رسیدگى نمى خواهد؟ آیا چنین امرى امكان دارد؟ ابداً. قرآن كریم بعضى از جوامع گذشته را كه یاد مى كند و مى گوید این ها متلاشى و هلاك شدند، تباه و منقرض شدند و مى فرماید، به موجب این كه در آن ها نیروى اصلاح نبود، نیروى امر به معروف و نهى از منكر نبود، حس امر به معروف و نهى از منكر در میان مردم زنده نبود.»[43](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2243)

بارى، پیامبر گرامى اسلام(صلى الله علیه وآله) نیز با تكیه بر اصل نهى از منكر توانست ابتدا پلیدى ها و كژى ها و انحرافات را از جامعه بزداید و سپس با اتكاى به اصل امر به معروف جامعه اى بنیان نهد كه، ایثار و شهادت، عدالت و رستگارى و... جایگزین شقاوت و كژى ها و ارزش هاى معنوى، جانشین ارزش هاى جاهلى گردد. اما پس از رحلت پیامبر رحمت، جامعه نبوى به رهبرى اصحاب سقیفه، مسیر انحراف را در پیش گرفت و افراد و اعضاى آن در مقابل آن انحراف آشكار لب فرو بستند تا زمانه و زمینه در اختیار حكّام ناشایست قرار گیرد و آنان نیز با خانه نشین كردن حجّت حق، باب انحراف و بدعت را در دین گشوده و ره هدایت را مسدود سازند و كار دین و دنیاى امت را به جایى رساندند كه امیرالمؤمنین(علیه السلام) در آغاز خلافت با حسرت از گذشته یاد كنند: «بندگان خدا، در زمانى واقع شده اید كه خیر و نیكویى به آن پشت كرده و شرّ و بدى به آن رو آورده است و شیطان هر روز بیش از پیش در كار گمراهى مردم طمع مىورزد... كجایند خوبان شما، انسان هاى وارسته و پرهیزكارى كه در كسب شان از حرام پرهیز مى كردند و در رفتار و عقیده شان پاكى مىورزیدند؟»[44](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2244) و در جاى دیگر مى فرماید: «هم اكنون با برادران اسلامى خویش به واسطه تمایلات نا به جا و كجى ها و انحرافات و شبهات و تأویلات ناروا مى جنگیم.»[45](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2245)

این وضعیت پس از شهادت مولود كعبه على(علیه السلام) به مراتب بدتر گردید; زیرا معاویه یكه تاز میدان بدعت و انحرافات شد و جامعه اسلامى را به سوى بى دینى سوق داد تا جایى كه ارزش هاى معنوى و الهى كم رنگ، دنیا و دنیاگرایى ترویج و انباشت ثروت، ارزش گشت و دنیاطلبان و زراندوزان بر بیت المال مسلمانان مسلط شدند و خلعت فرمان روایى به دوش نااهلانى چون عمروعاص ها گذاشته شد. در چنین احوالى است كه امام حسین(علیه السلام)خود را مكلّف به قیام مى داند; چرا كه از پیامبراكرم(صلى الله علیه وآله) شنیده است: هركس چنین اوضاع و احوالى را ببیند و درصدد دگرگونى آن برنیاید و با قول و فعلش اعتراض نكند، شایسته است كه خدا چنین كسى را به آن جایى كه ظالمان و تغییردهندگان دین خدا را مى برد، ببرد.»[46](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2246)

از این روست كه امام حسین(علیه السلام)اراده اصلاح جامعه نبوى و امر به معروف و نهى از منكر مى كند و مى فرماید: *«انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى، ارید أن آمر بالمعروف و أنهى عن المنكر...»**[47](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2247)* با این هدف، راه دشت نینوا را پیش مى گیرد و در سرزمین تفتیده طف، خون پاك خویش را براى آبیارى درخت نوپاى اسلام هدیه مى كند تا بدینوسیله اسلام ناب را از دست نااهلان نجات داده و راه انحراف را مسدود و مسیر حق را به بندگان خدا نشان دهد.

شهید مطهرى در این باره مى فرماید: «ژان پل سارتر مى گوید: من كارى كه مى كنم ضمناً جامعه خود را به آن كار ملتزم كرده ام، و راست هم هست هر كارى شما بكنید، كار بد یا خوب، جامعه خود را به آن كار ملتزم كرده اید خواه ناخواه كار شما موجى به وجود مى آورد، تعهدى براى جامعه ایجاد مى كند، بایدى است براى خود شما و بایدى است براى اجتماع; یعنى هر كارى ضمناً امر به اجتماع است و این كه تو هم چنین كن.»[48](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2248)

و این واقعیت را مى توانیم در حركت ها و جنبش هایى كه علیه ظلم و ظالم به تأسّى از حركت سیدالشهد(علیه السلام)صورت گرفته، به خوبى مشاهده كنیم. به این ترتیب، یكى از پیامدهاى اجتماعى نهضت عاشورا، احیاى امر به معروف و نهى از منكر است. البته، نقش برجسته سیدالساجدین(علیه السلام)و عقیله بنى هاشم، زینب كبرى(علیه السلام)، را در تبلیغ و ترویج فرهنگ والاى عاشورا نمى توان نادیده گرفت، آرى:

سرّ نى در نینوا مى ماند اگر زینب نبود \*\*\* كربلا در كربلا مى ماند اگر زینب نبود
در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب \*\*\* پشت كوه فتنه ها مى ماند اگر زینب نبود

**فرجام سخن**

بى تردید، نهضت پرافتخار حسینى، منبع لایزال معارف الهى و معنوى و چشمه سار آثار و بركات دنیوى و اخروى است كه فراروى تشنگان حقیقت و پویندگان طریقت قرار دارد و پیامدهاى آن منحصر در یك یا چند زمینه نیست. اما در این نبشتار فقط به برخى از پیامدهاى اجتماعى آن قیام با بركت، و نیز آثارى كه خود منشأ بركات دیگرى بوده است، اشاره گردید. مثلا، احیاى ارزش هاى اسلامى و انسانى خود منبعى است از پیامدهاى اجتماعى و انسانى و یا احیاى امر به معروف و نهى از منكر خود پیامدى است كه منشأ تحولاتى عظیم در جامعه انسانى مى باشد.

برخى از پیامدهاى اجتماعى، خود موضوعى مستقل است كه پرداختن بدان ها مجال دیگرى مى طلبد. به عنوان نمونه، ترقّى شیعه، خود پیامدى است از آن نهضت; چه این كه اگر تشیع همواره مكتبى بالنده و پرهیجان بوده و هر روز بیش از گذشته پویاتر مى شود، به بركت قیام خونین كربلاست. هرچند "آغاز پیدایش شیعه را كه براى اولین بار به شیعه على(علیه السلام)معروف شدند، همان زمان حیات پیامبراكرم باید دانست."[49](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2249) اولین اسمى كه در زمان رسول خدا پیدا شد، شیعه بود كه سلمان و ابوذر و مقداد و عمار با این اسم مشهور شدند[50](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2250). اما پیش از واقعه عاشورا، شیعیان پراكنده بودند و از انسجام كافى برخوردار نبودند و این انسجام و بالندگى شیعه را باید مرهون نهضت سیدالشهدا دانست. پرفسور براوون در این زمینه مى گوید: «گروه شیعه یا طرفداران على(علیه السلام)به قدر كافى هیجان و از خود گذشتگى نداشتند، اما پس از رخداد عاشورا كار دگرگون شد، تذكار زمین كربلا كه به خون فرزند پیامبر آغشته بود و یادآورى عطش سخت وى و پیكرهاى نزدیكانش كه در اطراف او روى زمین ریخته بودند كافى بود كه عواطف سست ترین مردم را به هیجان درآورد و روح ها را غمگین كند، چنان كه نسبت به رنج و خطر حتى مرگ بى اعتنا شوند.»[51](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2251)

تزلزل دولت اموى و مهر ختام بر حاكمیت بنى امیه، از پیامدهاى اجتماعى دیگر واقعه كربلا بود. چنانچه مرحوم مجلسى مى فرماید: اركان حكومت اموى متزلزل نشد مگر پس از عاشورا. طبیعى است اگر حسین(علیه السلام) كوتاه مى آمد و قیام نمى كرد، نتیجه اى جز تقویت حكومت امویان نداشت و حق و باطل بر مردم مشتبه مى شد و پس از چندى دین نابود و آثار هدایت مندرس مى شد.[52](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%2252) این حقیقت به حدى روشن است كه حتى یزید نیز به آن اعتراف كرده و مى گوید: با كشته شدن حسین(علیه السلام) مسلمانان دشمن من شده و كینه ام را به دل گرفته اند. مردم كه كشته شدن حسین را به دست من گناهى عظیم مى دانند، همه، از نیكوكار گرفته تا بدكار، نسبت به من كینه مىورزند.

به هر حال، هدف از این تحقیق، بررسى برخى آثار اجتماعى بود كه خود منشأ اثر یا آثار اجتماعى، اخلاقى و... مى باشند. بدیهى است كه اگر آثار مذكور امروزه مورد غفلت قرار گیرد و یا كمرنگ شود، جامعه اسلامى و انسانى، دچار مشكلات و معضلات اخلاقى و انسانى و... خواهد شد كه این خود ضایعه اى است بزرگ.

* **پى نوشت‌ها**

[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_1) عبدالرزاق الموسوى المقرّم، *مقتل الحسین*، نجف، منشورات المطبعه الحیدریه، 1368 ق، ص 61

[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_2) اقتباس از *آثار و بركات سیدالشهدا در دنیا و آخرت*، علیرضا رجالى تهرانى، انتشارات نبوغ، 1375، ص 55

[3](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_3) محمدجواد صاحبى، *مقتل الشمس*، هجرت، 1375، ص 254

[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_4) شیخ عباس قمى، *نفس المهوم*، ترجمه محمدباقر كمره اى، انتشارات مسجد مقدس جمكران، 1372، ص 575

[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_5) على بن جعفر ابن طاووس، *اللهوف فى قتلى الطفوف*، نجف، مطبعة الحیدریه، 1369 ق، ص 83ـ84

[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_6) محمدتقى مصباح یزدى، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامى، 1372، ص 246

[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_7) محمدمهدى شمس الدین،*ثورة الحسین*، بیروت،نشر دارالتعارف، ص 256

[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_8) عبدالرحمن بن محمد،*تاریخ ابن خلدون*،بیروت،منشورات اعلمى،ج3،ص172

[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_9) مرتضى مطهرى، *مجموعه آثار*، انتشارات صدرا، 1380، ج 17، ص 57

[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_10)  موسوعة كلمات الامام الحسین،ترجمه على مویدى،نشر مشرقین، 1379، ص 469

[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_11) عبدالرزاق مقرم، پیشین، ص 23

[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_12) سید عبدالكریم هاشمى نژاد، *درسى كه حسین به انسان ها آموخت*، مؤسسه انتشارات فراهانى،1351، ص 450 / ص 447

[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_13) سید عبدالكریم هاشمى نژاد، *درسى كه حسین به انسان ها آموخت*، مؤسسه انتشارات فراهانى،1351، ص 450 / ص 447

[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_14) حسین بن شعبه الحرانى، *تحف العقول،* ترجمه احمد جنتى، انتشارات علمیه اسلامیه، 1363، ص 279

[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_15)  ابوالفضل قاضى، *حقوق اساسى و نهادهاى سیاسى*، انتشارات دانشگاه تهران، 1380، ص 151

[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_16)  فرامرز رفیع پور، *آناتومى جامعه*، شركت سهامى انتشار، 1378، ص 149ـ155

[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_17) خربوطلى، *انقلاب هاى اسلامى*، ترجمه عبدالصاحب یادگارى، كانون انتشاراتى چهره اسلام، 1357، ص 73

[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_18) آنتونى گیدنز، *جامعه شناسى*، ترجمه منوچهر صبورى، نشر نى. 1374، ص 749

[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_19) امام خمینى، *صحیفه امام*، مجموعه آثار امام خمینى، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینى، 1378، ج 15، ص 331

[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_20) حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسى اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، 1366، ج 1، ص 365

[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_21) حتى فیلیپ، *تاریخ العرب*، بیروت، انتشارات دارغندوز، 1994، ج 3، ص 251

[22](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_22) بروس كوئن، *درآمدى بر جامعه شناسى*، ترجمه محسن ثلاثى، فرهنگ معاصر، 1370، ص 48

[23](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_23) محمد بن الحسن الحرالعاملى، *وسایل الشیعه*، منشورات مكتبه الاسلامیه، ج11،ص92

[24](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_24) حسام الدین متقى، *كنزالعمال*، بیروت، مؤسسه رسالت، 1989، خ 11237

[25](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_25) سید عبدالرزاق مقرم، *چهره خونین حسین*، ترجمه عزیزالله عطاردى، انتشارات جهان، 1368، ص 58

[26](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_26)  محمدباقر محمودى، *عبرات المصطفین فى مقتل الحسین*، مجمع احیاءالثقافه الاسلامیه،1417ق،ج1،ص220

[27](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_27) سلیمان ابن ابراهیم قندوزى، *ینابیع الموده لذوى القربى*، انتشارات اسوه، 1416 ق، ج 1، ص 106

[28](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_28) شیخ عباس قمى، *كحل البصر*، ترجمه محمدى اشتهاردى، قم، انتشارات ناصر، ص 299

[29](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_29) شیخ عباس قمى، *مفاتیح الجنان*، ترجمه الهى قمشه اى، انتشارات علمى، ص 977

[30](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_30)  فرامرز رفیع پور، پیشین، ص 133

[31](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_31) بروس كوئن، پیشین، ص 59

[32](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_32)  فرامز رفیع پور، *توسعه و تضاد*، شركت سهامى انتشار، 1377، ص 439

[33](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_33)  مرتضى مطهرى، *مجموعه آثار*، انتشارات صدرا، 1380، ج 17، ص 57

[34](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_34)  لطف الله صافى گلپایگانى، *پرتوى از عظمت حسین*، قم، منشورات مدرسة الامام المهدى، ص 432

[35](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_35) عبدالحسین نیك گهر، *مبانى جامعه شناسى*، تهران، انتشارات رایزن، 1369، ص 155

[36](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_36) موسوعة كلمات الامام الحسین، معهد تحقیقات باقرالعلوم، منظمه الاعلام الاسلامى، انتشارات الهادى، ص 361

[37](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_37) محمدمهدى شمس الدین، *ثورة الحسین*، ترجمه مهدى پیشوایى، انتشارات الست فردا، ص 242 265

[38](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_38) سید عبدالكریم هاشمى نژاد، پیشین، ص 447

[39](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_39) بروس كوئن، پیشین، ص 152

[40](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_40) بروس كوئن، پیشین، ص 152

[41](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_41) مرتضى مطهرى، پیشین، ص 222

[42](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_42)  محمدبن یعقوب كلینى،*فروع كافى*، انتشارات دارالكتب الاسلامیه،1367،ج5،ص59

[43](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_43)  مرتضى مطهرى، پیشین، ص 235

[44](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_44) *نهج البلاغه*، انتشارات مطبوعاتى قم، خطبه 129

[45](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_45) *نهج البلاغه*، خطبه 122

[46](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_46)  محمدبن جریرطبرى، *تاریخ طبرى*، قاهره،مطبعة الاستقامة،1939،ج4،ص 304

[47](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_47) خوارزمى، *مقتل الحسین*، تحقیق محمد السماوى، قم، انتشارات انوارالمهدى، ج 2، ص 273

[48](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_48)  مرتضى مطهرى، پیشین، ص 254

[49](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_49)  محمدحسین طباطبایى، *شیعه در اسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ص 23

[50](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_50) استودارد لوتروپ، *حاضر العالم الاسلامى*، انتشارات دارالفكر، ج 1، ص 188

[51](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_51) سید عبدالكریم هاشمى نژاد، پیشین، ص 447

[52](http://marifat.nashriyat.ir/node/1551%22%20%5Cl%20%22_52) محمدبن جریر طبرى، پیشین، بیروت، نشر موسسه اعلمى،1403ق،ج5،ص 506